

مناقشه پنجم: مستلزم تالی فاسد بودن اطلاق روایت

مناقشه دیگری که به استدلال دو روایت مبارکه شده است اشکالی است که در تنقیح میانی العروه به عنوان لایقال مطرح شده. مرحوم تبریزی می فرمایند: اگر روایت اطلاق داشته باشد و اذا تحول عن الخمر شامل تبدیل به خل و غیر خل هر دو بشود و همچنین اذا ذهب سکره شامل هر دو بشود در این صورت مستلزم تالی فاسدی است که نمی توان به آن ملتزم شد. آن تالی فاسد این است که اگر خمر ممزوج شد به چیزی که سکرش از بین رفت یا این که خمر را در مایعی رختند که در آن مستهلک شد و سکرش از بین رفت در این صورت نباید حرام باشد. یا این که مثلا اگر خمر را در خمیر بریزند و نان بپزند در این صورت به آن خمر گفته نمی شود و تحول از اسم خمر پیدا کرده است. پس باید حلال باشد در حالی که به این مطلب نمی توان قائل شد. پس در واقع معنای کلام این است و روایت در مورد خمر خل شده است و می فرماید خلّی که از خمری در آمد اشکال ندارد نه اطلاقی که مستدل می فرماید.

بعد خود ایشان دو جواب به این مطلب داده اند زیرا خودشان هم قائل به طهارت هستند.

جواب اول مناقشه پنجم: استهلاك و امتزاج به معنای تحول نیست

ایشان جواب می دهند که در موارد امتزاج و استهلاك خمر حقیقتا و عرفا وجود دارد و تحول از اسم خمر پیدا نکرده است. زیرا هم به دقت عقلیه خمر موجود است و هم به حسب فهم عرف این گونه نیست که بگویند خمر از بین رفته است. و حکم به وجود آن می کنند.

مثلا اگر منبع آبی یک لیوان کمتر از کر است. اگر در این منبع یک لیوان آب ریخته شود قهرا آب ریخته شده در این منبع مستهلک می شود اما با این حال نمی گویند آب معدوم شد بلکه می گویند آب اضافه به این منبع شد و آن را تبدیل به کر کرد. و اگر آب قیمتی داشته باشد پول آن را می گیرند. در حالی که اگر معدوم شده بود پول گرفتن در مقابل آن معنا نداشت. یا مثلا اگر ظرف گلابی ده کیلو یک لیوان کمتر است و یک لیوان گلاب در آن بریزند. حال اگر صاحب آن، پول ده کیلو را بگیرد کسی نمی تواند اشکال کند که یک لیوان معدوم و مستهلک شده است بلکه اضافه شده است.

درست است که از نظر کمیت کمی که دارد مستهلک شده است اما استهلاك به این معناست که صفات خودش را از دست می دهد و با آن یکی می شود اما به این معنای معدوم شدن و از بین رفتن نیست. پس خمر در صورت استهلاك وجود دارد و تحول عن الخمر درست نیست.

البته بحثی در بین فقها وجود دارد که در اول کتاب الطهاره در مورد آن بحث کرده اند که آیا استهلاك موجب انعدام است یا نه؟ و بهترین کسی که در این مورد بحث کرده است شهید صدر است در شرح عروه. مرحوم خویی و تبریزی هم در آن قسمت بحث کرده اند.

اشکال به جواب اول مناقشه پنجم: توجیه تنها شامل روایت عبید می شود

این فرمایش ایشان در مورد روایت اذا تحول صحیح است اما در مورد روایت اذا ذهب سکره این جواب درست نیست. و اتفاقاً در خود روایات از ائمه سوال شده است که اگر خمر را با آب مخلوط کنیم تا جایی که سکرش از بین برود آیا اشکالی در مصرف آن است؟ پس اضافه کردن آب می تواند سکر را از بین ببرد اگر چه عنوان خمر از بین نمی رود.

و روایت دوم می فرمود اذا ذهب سکره فلا بأس. و ظاهر این عبارت سالیبه به انتفاء محمول است نه به انتفاء موضوع. یعنی نه این که چون اصلش از بین رفته سکرش از بین رفته است. بلکه ظهور این عبارت در این است که در حال بقائش، صفتش از بین رفته است.

پس جواب اول در مورد مناقشه به روایت دوم کارایی ندارد.

جواب دوم به مناقشه پنجم: تخصیص دو روایت بواسطه روایات امتزاج

مرحوم تبریزی فرموده اند موارد امتزاج و استهلاك را بواسطه روایاتی که در مورد امتزاج و استهلاك وارد شده اند تخصیص می زنیم. به عنوان مثال در روایات آمده است که خمری در مرق ریخته است و حضرت فرموده اند يَهْرَاقُ الْمَرْقُ [1]. با این که آن قطره خمر استهلاك یا امتزاج پیدا کرده است. یا سوال شده است که قطره ای خمر در ماء قليل افتاده است و حضرت دستور به ریختن آب داده اند. چون در این موارد نص داریم با این که تحول از اسم خمر [2] و همچنین از دست دادن سکریت حاصل شده است اما امام علیه السلام فرموده اند نجس و حرام است. نسبت این روایات با دو روایت مورد استدلال اخص مطلق است بنابراین موارد امتزاج و استهلاك از شمول روایت خارج می شود و باقی موارد تحت اطلاق باقی می ماند و این موارد هم اکثر موارد نیست که بگویید تخصیص اکثر لازم می آید.

این جواب، جواب متینی است.

اللهم الا ان یناقش: به این که مواردی که در روایت آمده است دو سه مورد بیشتر نیست یکی مرق و یکی آب قليل و عجین و سایر موارد باقی می ماند مگر این که الغاء خصوصیت از این دو مورد شود و همه موارد دیگر را مشمول این روایات بگیریم و در نتیجه همه موارد از تحت دو روایت مورد بحث خارج شود.

البته می توان پاسخ دیگری داد و در واقع فرمایش استاد را تکمیل کرد به این که شما که می فرمایید امکان التزام نیست، علت آن چیست؟ اگر علت آن ضرورت و اجماع باشد، همین ضرورت و اجماع و تسالم عند الاصحاب باعث تخصیص روایت می شود. پس سه مورد بواسطه روایات تخصیص می خورد و باقی موارد به واسطه اجماع و ضرورت.

جواب سوم به مناقشه: موارد استهلاك تخصیصاً خارج است.

ممکن است گفته شود این روایت اساساً موارد استهلاك و امتزاج را شامل نمی شود زیرا در این موارد، خمر به حسب نظام وجودش نیاز به استهلاك یا امتزاج با شیء دیگر ندارد برخلاف ظرف که به حسب نظام وجود نیازمند ظرف است.

بنابراین وقتی گفته می شود اذا تحول عن الخمر لابس به، قهراً می فهمیم که شیء منقلب به ظرف منتجس نمی شود بلکه یا ظرف پاک می شود یا این که در این مورد عامل تنجیس نیست.

اما در این موارد استهلاك یا امتزاج عامل تنجیس وجود دارد و منتجس می شود و روایات از این جهت اطلاق ندارد که وقتی تحول پیدا کرد ولو ملاقات با عامل تنجیس کند بآسی در آن نیست. مثلاً اگر به محض تحول از خمر، قطره ای خون در آن افتاد روایت دلالت بر عدم اشکال ندارد.

پس در واقع لوازمی که به حسب نظام وجود است شیء منقلب بواسطه آن لوازم منتجس نمی شود اما اگر بواسطه عوامل خارجی باشد منتجس می شود. فلذا در جایی که قطره خمری در مرق می افتد قبل از استهلاك، مرق نجس می شود و به همین دلیل امام علیه السلام می فرمایند باید دور ریخته شود. پس اگر چه سکر خمر از بین رفته است و تحول پیدا کرده است اما مرق به واسطه خمر نجس شده است. پس از ابتدا روایت شامل این موارد نمی شود که بخواهیم تخصیص بزنیم..

تفاوت این موارد با نجاست ظرف در این است که اگر بخواهیم قائل به نجس و منجس بودن ظرف بشویم برای لابس به موردی پیدا نمی شود مگر این که انقلاب در فضا رخ دهد که این فرض در ازمنه روایت وجود خارجی نداشته است.

بلکه به قول مرحوم خویی در بعض از تفاریر، خمر به محض ملاقات با مرق، آن را نجس می کند و اگر چه بعد از تحول از خمر، نجاست خمریه خودش را از دست می دهد اما دوباره به واسطه ملاقات با مرق منتجس، نجس می شود.

پس امام علیه السلام در این کلام درصدد این نیستند که اگر از جهات دیگر عامل تنجیس وجود دارد باز هم اشکالی در آن نیست. بلکه تنها وضع سازمانی خود خمر را بیان می کنند که اگر خمر تبدیل به خل شد نجاستی که از قبل خمر بوده است اشکالی ندارد زیرا به غیر از این تصور ندارد و در موارد امتزاج به غیر از جهت سازمانی جهت تنجیس وجود دارد.

در خصوص خمر شارع سختگیری خاصی نموده است و می فرماید حتی در صورت استهلاك اشکال دارد برخلاف بعض موارد دیگر که با استهلاك شارع حکم به حلیت نموده است. مثلاً اگر خون تخم مرغ را پاک اما حرام بدانیم بسیاری از فقها فرموده اند که اشکالی در خوردن آن نیست. یا در مورد ترتبهای معمول امروزی که مورد تردید است که از قبر مبارکه حضرت سیدالشهداء هست یا نه فقها فرموده اند آن را در آب حل کنید و بخورید تا مشمول روایات حرمت اکل تراب نشود.

مناقشه ششم: مقتضای جمع بین روایات باب، عدم اطلاق است.

درست است که این دو روایت فی نفسه اطلاق بدوی دارند اما در باب روایاتی وجود دارند که مقتضای جمع بین آن روایات و این دو روایت این است که مقصود ذهاب سکر و تحول بالخل باشد.

از باب نمونه متعبره عمر بن حنظله که در باب 18 از ابواب اشربه محرمة وارد شده است.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَرَى فِي قَدَحٍ مِنْ مُسْكِرٍ يُصَبُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ حَتَّى تَذْهَبَ عَادِيَّتُهُ وَ يَذْهَبَ سُكْرُهُ فَقَالَ لَا وَ اللَّهُ وَ لَا قَطْرُهُ قَطَرْتُ فِي حُبٍّ إِلَّا أَهْرَيْقَ ذَلِكَ الْخُبُّ. [3]

در این روایت حضرت می فرمایند که رختن آب در قدح خمر حرمت را از بین نمی برد بلکه اگر قطره ای از خمر در حبی [4] از آب رخته شود باز حرام است.

با این که رختن یک قطره در حبی از آب موجب تحول از اسم خمر می شود اما باز حضرت حکم به حرمت نموده اند. این شاهد می شود بر این که در روایت مورد بحث، تحول مطلق مراد نیست بلکه تحول به خل مراد امام علیه السلام است.

و امثال این روایت صاحب کتاب المباحث الفقهیه مطرح فرموده اند این موارد زیاد است و بعد نتیجه می گیرند.

ان ذهاب السكر و تحول الاسم ينفع عند التخليل لا مطلقاً فلا دليل على ان ذهاب السكر و تحول اسم الخمر ينفع في العلية و ان لم يكن في مسير التخليل

این بیان با بیان مرحوم تبریزی متفاوت است. مرحوم تبریزی می فرمود عام تخصیص می خورد اما حاصل این مناقشه این است که با قرینه روایات دیگر مشخص می شود که اصلاً مراد امام اطلاق نبوده است بنابراین سایر موارد اطلاق هم باقی نمی ماند و حتی اگر خمر به آب هم تبدیل شد مشمول روایت نمی شود برخلاف مرحوم تبریزی که سایر موارد اطلاق را می پذیرند.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

[1] وَ عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُبَارِكِ عَنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ قَطْرَةٍ خَمْرٍ أَوْ تَبِيذٍ مُسْكِرٍ قَطَرْتُ فِي قِدْرِ فِيهِ لَحْمٌ كَثِيرٌ وَ مَرَقٌ كَثِيرٌ قَالَ يُهْرَاقُ الْمَرَقُ أَوْ يُطْعِمُهُ أَهْلُ الدِّمَّةِ أَوْ الْكَلْبُ وَ اللَّحْمُ اغْسِلُهُ وَ كُلَّهُ. وسائل الشيعة، ج 3،

ص: 470

[2] با صرف نظر از جواب اول

[3] وسائل الشیعة، ج 25، ص: 341

[4] حب به معنای پاتیل یا خمره های بزرگی که سابقا وجود داشت می باشد.